**با پول خود، خدا را جلال دهید**

لوقا ۱۲:‏۳۲-‏۳۴

ترسان مباشید ای گلۀ کوچک! زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید. آنچه دارید، بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید، که کهنه نشود؛ و گنجی را که تلف نشود، در آسمان، جایی که دزد نزدیک نیاید؛ و بید تباه نسازد. زیرا جایی که خزانۀ شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.

جنبۀ درونی پرستش، این است که خدا را گنجینۀ خود قرار داده، و او را بی‌نهایت ارزشمندتر و پربهاتر از هر چیز دیگری بدانیم. حال آنکه، شکلهای ظاهری پرستش، آن چیزهایی هستند که نشان می‌دهند تا چه اندازه خدا را گنجینۀ خود می‌دانیم. بنابراین، کل زندگی در پرستش خلاصه شده، و به این هدف، منظور گشته است، چرا که خدا می‌فرماید خواه بخورید، خواه بنوشید، هرچه می‌کنید؛ یعنی همۀ زندگی‌تان نمودار این باشد که جلال خدا تا چه اندازه برای شما ارزشمند است (اول قرنتیان ۱۰:‏۳۱). پول و داراییها، جزء مهمی از زندگی هستند؛ و از آنجایی که همۀ زندگی، در پرستش خلاصه می‌شود، از این‌رو، خدا آنها را جزء مهمی از پرستش منظور داشته است. پس طریقی که می‌توانید با پول و داراییهایتان خدا را پرستش نمایید، این است که آنها را به گونه‌ای به کار گرفته، و مصرف کنید، تا نمودار آن باشد که خدا را گنجینۀ خود می‌دانید، نه پول را. آیات امروز در این مورد بوده، و از این جهت، در واقع آیاتی دربارۀ پرستش به حساب می‌آیند.

این مهم در پرستش دسته‌جمعی نیز جایگاه خود را داراست؛ یعنی آن پرستشی که همه با هم هر یکشنبه به‌جا می‌آوریم. هر آنچه تا به حال بیان شد، در اینجا نیز مانند هر کجای دیگری صادق است: جوهر پرستش در کلیسا این است که خدا را در باطن، گنجینۀ خود قرار داده، و او را بی‌نهایت ارزش بنهیم. شیوه‌های پرستشی هم که بیانگر این گنجینه داشتن خدا در باطن بوده، از این قرارند: (موعظه نمودن، گوش سپردن به کلام خدا، دعا کردن، سرود خواندن، هدیه دادن، شرکت نمودن در شام خداوند، و سایر موارد.) یکی از جنبه‌های پرستش دسته‌جمعی در کلیسای بیت‌لحم، چیزی است که آن را «هدیه دادن» می‌نامیم، کاری که در میانۀ پرستشمان به‌جا آورده، و در واقع، با پولمان خدا را می‌ستاییم؛ و آن هدیه، پولی است که از دستان ما، و از حساب بانکی ما به خدمات بشارتی، و خدمت مسیح روانه می‌گردد.

بنابراین، این پرستش خاص که جزیی از پرستش دسته‌جمعی است، بخشی از آن روند کلی پرستشی است که هر روزه به وسیلۀ پولمان به‌جا می‌آوریم، چرا که شیوۀ درآمدمان، و خرج کردن پولمان، و پس‌انداز کردنمان، و هدیه دادنمان، جملگی پرستش به حساب می‌آیند. آیات امروز؛ یعنی لوقا ۱۲:‏۳۲-‏۳۴، نخست به آن روند کلی که چگونه با پولمان، خدا را می‌پرستیم؛ و سپس به پیامد چگونگی استفاده از پولمان در پرستش دسته‌جمعی می‌پردازد. پس بیایید برخی از نکات اصلی در این آیات را از نظر گذرانده، و آنها را به طور کلی در زندگی‌مان، و به طور خاص، به هدیۀ نقدی که در پرستش دسته‌جمعی تقدیم می‌کنیم، به کار بریم.

**ترسان مباشید**

اولین نکتۀ آیات مورد نظر (آیۀ ۳۲) این است که خدا به ما حکم می‌کند که وقتی بحث پول و داراییها در میان است، ترسان مباشیم. نگران نباشیم، واهمه نداشته باشیم. «ترسان مباشید ای گلۀ کوچک! زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.» این نکته را می‌توان به شکلی دیگر، که مطلب را روشن‌تر می‌سازد نیز بیان نمود. دلیلی که خدا می‌خواهد ما در رابطه با پول و داراییها ترسان نباشیم، آن است که این مهم، پنج اصل برجسته را دربارۀ خدا آشکار می‌سازد. ترسان نبودن ما، بازتابی از این حقیقت خواهد بود که تا چه اندازه، این پنج اصل دربارۀ خدا را عزیز می‌شماریم. به بیان دیگر، ترسان نبودن، خود به نوعی پرستش است، پرستشی زیبا و درونی.

نخست اینکه، ترسان نبودن نشان می‌دهد که ما خدا را در مقام شبانمان عزیز داشته، گنجینۀ خود می‌داریم. «ترسان مباشید ای گلۀ کوچک!» ما گلۀ او هستیم؛ و او شبان ماست؛ و اگر او شبان ماست، پس مزمور ۲۳ نیز در مورد ما کاربرد دارد: «خداوند شبان من است، محتاج به هیچ‌چیز نخواهم بود.» یعنی همۀ نیازهایم برآورده خواهد شد. نترسیدن، ارزشمندی شبانمان را جلوه‌گر می‌سازد.

دوم اینکه، ترسان نبودن نشان می‌دهد که ما خدا را در مقام پدرمان عزیز داشته، گنجینۀ خود می‌داریم. «ترسان مباشید ای گلۀ کوچک! زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.» ما نه تنها گلۀ کوچک او هستیم، بلکه فرزندانش هم می‌باشیم؛ و او پدر ماست. اهمیت این حقیقت، در آیۀ ۳۰، شفاف و روشن است: «امتهای جهان، همۀ این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید.» به بیان دیگر، پدر شما واقعاً به فکر شماست؛ و واقعاً می‌داند به چه چیزی نیاز دارید؛ و آن‌گونه عمل می‌کند که مطمئن شود نیازهایتان برآورده شده است. (حواستان باشد به خدا دیکته نکنید که شما چه چیزی را برای خود «نیاز» می‌دانید، در عوض یاد بگیرید که او چه چیزی را «نیاز» می‌داند!)

سوم اینکه، ترسان نبودن نشان می‌دهد که ما خدا را در مقام پادشاه، عزیز داشته، گنجینۀ خود می‌داریم. «ترسان مباشید ای گلۀ کوچک! زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.» او می‌تواند «ملکوت» را به ما بخشد، چرا که او پادشاه است. این مقام، توانایی و قدرت آن کسی که برای ما فراهم کننده است را دو صد چندان می‌کند. واژۀ «شبان»، بیانگر محافظت کردن و فراهم نمودن است. واژۀ «پدر»، بیانگر محبت و ملایمت و اقتدار و راهنمایی و فراهم نمودن است. واژۀ «پادشاه»، بیانگر قدرت و حاکمیت و ثروت است. پس اگر به خدا در مقام شبان و پدر و پادشاه اعتماد نماییم؛ و در خصوص پول و داشته‌هایمان ترسان نباشیم، در آن صورت نشان خواهیم داد که خدا تا چه اندازه برای ما واقعی و ارزشمند است؛ و به این شکل، خدا را پرستش خواهیم نمود.

چهارم اینکه، ترسان نبودن نشان می‌دهد که خدا تا چه اندازه سخاوتمند و بخشنده است. «ترسان مباشید ای گلۀ کوچک! زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.» توجه داشته باشید که او ملکوت را می‌بخشد. او ملکوت را نمی‌فروشد، یا اجاره نمی‌دهد. او آن را می‌بخشد. او بی‌نهایت ثروتمند است؛ و به پول ما احتیاج ندارد. ما نمی‌توانیم چیزی به او بدهیم که از آن او نباشد. «چه چیز داری، که نیافتی؟» (اول قرنتیان ۴:‏۷). پس خدا در سخاوتمندی‌اش، بخشنده و گشاده‌دست است؛ و هنگامی که در نیازمندی‌مان، ترسان نمی‌شویم، بلکه به او اعتماد می‌کنیم، این صفت را دربارۀ او جلوه‌گر می‌سازیم.

و سرانجام اینکه، ترسان نبودن نشان می‌دهد که ما خدا را در مقام کسی که خشنود و خرسند است، عزیز داشته، گنجینۀ خود می‌داریم. «ترسان مباشید ای گلۀ کوچک! زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید.» خدا از این کار خشنود است. این مایۀ خشنودی خداست که ملکوت را به شما ببخشاید. او دلش می‌خواهد چنین کند. این بخشش، او را خوشحال می‌کند. همۀ ما یک‌چنین پدری نداریم، پدری که دوست داشته باشد به ما ببخشد؛ پدری که به جای گرفتن، از دادن خوشحال گردد. ولی مهم نیست، زیرا اکنون می‌توانید چنین پدری داشته باشید، چنین شبانی، چنین پادشاهی. خدا پدر شما خواهد بود، اگر به واسطۀ عیسی، که با کار خود، خدا را با ما آشتی داد، به خدا در مقام پدرتان اعتماد کنید؛ و به این ترتیب، خدا پدر شما خواهد بود.

پس اولین نکته در این آیات، آن است که ما باید خدا را در مقام شبان، و پدر، و پادشاهمان عزیز داشته، گنجینۀ خود بداریم، همان خدایی که سخاوتمند و خوشنود است که ملکوت خدا را به ما ارزانی دارد؛ به عبارتی، آسمان، حیات ابدی و شادی، و هر چیز دیگری که لازمۀ رسیدنمان به آنجاست را به ما ارزانی دارد. اگر خدا را به این شکل گنجینۀ خود داریم؛ یعنی اگر به او اعتماد کنیم، دیگر ترسی نخواهیم داشت؛ و به این ترتیب، خدا را پرستش خواهیم نمود. این حقیقت، شالوده و زیربنای این موعظه، و بقیۀ آیات مورد نظر می‌باشد؛ و به خاطر این وعده، تحقق آنچه در ادامه عنوان می‌شود، امکان‌پذیر خواهد بود.

**انگیزه‌ای برای ساده زیستن، نه برای اندوختن و انباشتن**

دومین نکته این است: اعتماد نمودن به خدا به این شکل، انگیزه‌ای قوی برای ساده زیستن، نه انباشتن و اندوختن، به وجود می‌آورد. آیۀ ۳۳: «آنچه دارید، بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید، که کهنه نشود؛ و گنجی را که تلف نشود، در آسمان، جایی که دزد نزدیک نیاید؛ و بید تباه نسازد».

برای لحظه‌ای بر این عبارت تأمل نمایید: «آنچه دارید، بفروشید.» روی سخن عیسی با چه کسانی بود؟ آیۀ ۲۲، این پرسش را پاسخ می‌دهد: «پس عیسی به شاگردان خود گفت.» آن شاگردان آن‌چنان هم ثروتمند نبوده، و دارایی بسیاری نداشتند. ولی باز به آنها می‌فرماید: «آنچه دارید، بفروشید.» او نمی‌گوید چه مقدار از دارایی‌تان را بفروشید. در لوقا ۱۸:‏۲۲، عیسی به آن حاکم ثروتمند فرمود: «آنچه داری بفروش؛ و به فقرا بده، که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ پس آمده، مرا متابعت کن.» آنچه داری بفروش. وقتی زکی با عیسی رو‌به‌رو شد، چنین گفت (لوقا ۱۹:‏۸): «الحال ای خداوند! نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم؛ و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو رد می‌کنم.» پس زکی پنجاه درصد از دارایی‌اش را بخشید. اعمال رسولان ۴:‏۳۷ می‌فرماید: «برنابا زمینی را که داشت، فروخته، قیمت آن را آورد؛ و پیش قدمهای رسولان گذارد.» پس او دست‌کم یک زمین را فروخت.

بنابراین، کتاب‌مقدس به ما نمی‌گوید که چه مقدار از دارایی‌مان را بفروشیم. ولی اصلاً چرا می‌گوید آنچه داریم را بفروشیم؟ چرا؟ دستگیری از فقرا؛ یعنی پول خود را در مسیری صرف کردن، که به آنانی که نیازمند مایحتاج زندگی بوده، و از انجیل بی‌خبرند (نیازمند حیات ابدی)، محبت نشان دهیم، آن‌قدر مهم است که اگر دارایی نقدی ندارید، باید چیزی را بفروشید که بتوانید ببخشید. ولی حال با توجه به محتوای کل آیات، به معنای این گفته بیندیشید. آن شاگردان، مثل آن دسته از ثروتمندانی نیستند که پول نقد در دست ندارند، چرا که همۀ نقدینگی‌شان را در مِلک و املاک و اوراق بهادار سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در واقع، اکثر چنین افرادی، معمولاً از پس‌انداز قابل توجهی برخوردارند. ولی عیسی نگفت: «بخشی از پس‌اندازتان را به فقرا دهید.» بلکه فرمود: «چیزی را بفروشید و به فقرا دهید.» چرا؟ ساده‌ترین فرض این است که آن جماعت آن‌قدر که باید، پول نقد نداشتند؛ و می‌بایست چیزی را می‌فروختند، تا بتوانند ببخشند؛ و عیسی می‌خواست که قومش به سمت ساده‌زیستی روند، نه اندوختن و انباشتن.

پس نکته چیست؟ نکته این است که در زندگی مسیحی، انگیزه‌ای قوی برای ساده زیستن، نه اندوختن و انباشتن وجود دارد؛ و این انگیزه، از آنجا سرچشمه می‌گیرد که گنجینۀ ما داراییهای ما نباشد، بلکه خدا را در مقام شبان و پدر و پادشاه، گنجینۀ خود داریم؛ و این انگیزه، به دو دلیل، انگیزه‌ای قوی می‌باشد. یکی اینکه عیسی می‌فرماید: «چه دشوار است که دولتمندان [به معنای واقعی کلمه، یعنی آنانی که از توانایی مالی برخوردارند] داخل ملکوت خدا شوند!» (لوقا ۱۸:‏۲۴). در لوقا ۸:‏۱۴، عیسی می‌فرماید که ثروت، کلام خدا را خفه می‌کند. ولی ما بیشتر از آنکه خواهان مال و اموال باشیم، خواستمان این است که وارد ملکوت خدا گردیم؛ و نمی‌خواهیم کلام خدا در زندگی‌مان خفه شود. پس در اینجا انگیزه‌ای قوی وجود دارد که به ساده‌زیستی تشویق می‌کند، نه اندوختن و انباشتن. دلیل دیگر این است که خواست ما این می‌باشد که ارزشمند بودن خدا به جهان آشکار گردد؛ و عیسی در اینجا به ما می‌فرماید که فروختن اموال، و بخشیدن آن به فقرا، یکی از طریقهایی است که نشان می‌دهد خدا در مقام شبان و پدر و پادشاه، خدایی واقعی و ارزشمند است.

پس دومین نکته این است که اعتماد نمودن به خدا در مقام شبان، پدر، و پادشاه، انگیزه‌ای قوی است برای ساده زیستن، نه اندوختن و انباشتن؛ و این‌گونه زیستن، پرستش را از مخفیگاه دل، به عملی مشهود تبدیل می‌سازد، عملی که به منظور جلال خدا صورت می‌گیرد.

**افزودن به گنجینه‌مان در آسمان، نه بر زمین**

سومین نکتۀ این آیات آن است که هدف از داشتن پول، این است که به گنجینه‌مان در آسمان بیفزاییم، نه بر زمین. آیۀ ۳۳: «آنچه دارید، بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید، که کهنه نشود؛ و گنجی را که تلف نشود، در آسمان، جایی که دزد نزدیک نیاید؛ و بید تباه نسازد.» میان فروش داراییها، و رسیدگی به نیازهای دیگران (بخش اول آیه)، و اندوختن گنجینه برای خود در آسمان (در انتهای آیه)، چه ارتباطی وجود دارد؟

به نظر می‌رسد که ارتباطش چنین باشد: شما با فروش داراییها، و رسیدگی به نیازهای دیگران، می‌توانید برای خود کیسه‌های پولی فراهم آورید که سوراخ نشوند؛ و گنجینه‌ها در آسمان بیندوزید که هرگز از بین نروند. به عبارت دیگر، ساده زیستن در این دنیا به خاطر محبت به دیگران، به شادی شما در آسمان می‌افزاید.

از این نکتۀ بسیار اساسی غافل نمانید: عیسی همواره این‌گونه می‌اندیشید؛ و این‌گونه سخن می‌گفت. آسمانی اندیشیدن، تغییری اساسی در دنیا به وجود می‌آورد، تغییری که ناشی از عشق و محبت است. انسانهایی که به شدت بر این باورند که اصلِ مهم، گنجینه اندوختن در آسمان است، نه پول اندوختن بر زمین، کسانی هستند که همواره این رویا را در سر می‌پرورانند که ساده زیست نمایند و خدمت کنند، ساده زیست نمایند و خدمت کنند، ساده زیست نمایند و خدمت کنند. آنها می‌بخشند و می‌بخشند و می‌بخشند؛ و البته کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، همان‌طور که پولس در رسالۀ افسسیان ۴:‏۲۸ می‌گوید: «تا بتوانند نیازمندی را چیزی دهند».

و این بخشیدن، با پرستش چنین ارتباطی دارد: عیسی ما را حکم می‌نماید که گنج خود را در آسمان بیندوزیم؛ یعنی شادی‌مان را در خدا افزایش دهیم؛ و او می‌فرماید فروختن دارایی، و ساده زیستن به خاطر نفع دیگران، راه افزایش این شادی است. پس او با این حقیقت که ما برای افزودن شادی‌مان در خدا اشتیاق داشته باشیم، ما را به ساده زیستن، و خدمت نمودن تشویق می‌نماید؛ و این بدان معناست که استفادۀ ما از پولمان، وسیله‌ای می‌شود تا نشان دهیم که بالاتر از پول و داراییها، تا چه اندازه در خدا خشنود و مسروریم؛ و این چیزی نیست جز پرستش خدا.

**دل شما در پی چیزی می‌رود که برایتان عزیز است**

آخرین نکته در مورد آیات نامبرده، از این قرار است: دل شما در پی چیزی می‌رود که برایتان عزیز است؛ و خدا می‌خواهد دل شما در پی خدا رود. آیۀ ۳۴: «زیرا جایی که خزانۀ شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.» این دلیلی است که چرا ما باید در پی گنجینه اندوختن در آسمان باشیم، گنجینه‌ای که هرگز از بین نمی‌رود: «زیرا جایی که خزانۀ شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.» اگر گنجینۀ شما در آسمان نزد خداست، دل شما هم در آنجا خواهد بود.

این آیۀ به ظاهر ساده، در واقع چه می‌گوید؟ برداشت من این است که واژۀ «خزانه»، به معنای «چیزی است که برایمان عزیز می‌باشد»؛ و واژۀ «دل»، به معنای «عضوی است که آن چیز را عزیز می‌شمارد.» پس این آیه را به این شکل بخوانید: «هر کجا که آنچه برایتان عزیز است، قرار دارد، عضوی که آن چیز را عزیز می‌شمارد نیز در آنجا قرار دارد.» اگر خدا در آسمان، آن چیزی باشد که برایتان عزیز است، دل شما نیز با خدا در آسمان خواهد بود. شما با خدا خواهید بود. ولی اگر پول و داراییهایتان در این دنیا، آن چیزی است که برایتان عزیز می‌باشند، پس دل شما نیز در این دنیا خواهد بود. شما جدا از خدا، بر روی زمین خواهید بود.

منظور عیسی در لوقا ۱۶:‏۱۳ همین بود، وقتی فرمود: «هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند؛ و با دیگری محبت؛ یا با یکی می‌پیوندد؛ و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و پول را نمی‌توانید خدمت نمایید.» خدمت کردن به پول، عزیز شمردن پول است و در پی همۀ منفعتهای پول رفتن، همان منفعتهایی که پول می‌تواند به شما ارزانی دارد. دل، از پی پول می‌رود. حال آنکه خدمت به خدا، به معنای عزیز شمردن خداست و در پی همۀ منفعتهای خدا رفتن، همان منفعتهایی که خدا می‌تواند به شما ارزانی دارد. دل، از پی خدا می‌رود.

و پرستش، به این معناست: دلی که خدا را عزیز می‌شمارد؛ و در پی او می‌رود؛ و او را بالاترین گنجینۀ خود می‌داند.

**هدیۀ نقدی، شکلی از پرستش**

پیغام خود را با ربط دادن این چهار نکته به پرستش دسته‌جمعی، به پایان می‌رسانم، همان پرستشی که آن را «هدیه دادن» می‌نامیم. لحظۀ هدیه دادن، و عمل هدیه دادن، صرف نظر از مبلغی که هدیه می‌شود، در جلسۀ پرستشیِ ما، برای شما پرستش به حساب می‌آید. از مبلغ ناچیز آن بیوه‌زن، تا مبلغ هنگفت میلیونرها، پرستش به حساب می‌آید، اگر از صمیم قلب بگویید: ۱) خدایا، من به این وسیله به تو اعتماد می‌کنم، به تو که شبان، پدر، و پادشاه خرسند و بخشندۀ من هستی. به تو اعتماد می‌کنم، تا آن هنگام که به نیازهای دیگران رسیدگی می‌کنم؛ و پول چندانی برایم باقی نمی‌ماند، هراسان نگردم؛ ۲) من به این وسیله، در مقابل فشار عجیب و باور نکردنی که بر فرهنگ ما غالب است؛ یعنی آن فرهنگ استوار بر بیشتر و بیشتر اندوختن و انباشتن، ایستادگی نموده، و این راه را برمی‌گزینم که به خاطر دیگران، از انگیزۀ ساده زیستن لبریز گردم؛ ۳) من به این وسیله، گنجینۀ خود را در آسمان می‌اندوزم، نه بر زمین، تا که شادی‌ام در خدا، تا ابد افزون گردد؛ ۴) من با این هدیۀ نقدی، اعلام می‌کنم که از آنجایی که گنجینۀ من در آسمان است، پس دلم نیز در پی خدا می‌رود.